



یاد نکردی / ۱۳۵۳

موسم ار دیببشت و باغ بهشت است
 لاله ی گلگون شکفته بر لب کشت است
 سبز هی نورسته بین چه نیک سوش است
 لیک نگارا بهار بی توجه زشت است
 رفتی از ما تو هیچ یاد نکردی
 خاطر ما را ز لطف شاد نکردی
 همد مودت چرا ثبات ندارد
 عشق به جز غصه خاطر طرات ندارد
 دوست دگر بر من العفات ندارد
 آه که جانم ز غم نجات ندارد
 یک نفس آسوده نیست خاطر زارم
 کرده طبیعت ز درد خسته و خوارم
 سر پر از اندیشه های دور و دراز است
 سینه ی پر آتم خزینه ی راز است
 در غم بردل ستمزده با ز است
 قسمت من در زمانه سوز و گداز است
 رنج و عذاب است قسمت من محزون
 چون دل نا سازگار خون نخورد خون؟

۱۳۵

تا شده دور از رخ تو چشم تر من
 جلوه ~~چلوه~~ ندارد بهار در نظر من
 شوق تو آتش فزود بر شرر من
 سوختی از سوز هجر بال و پر من
 آه که از دوری تو ای مه رخشان
 زاله دل داده ~~گوت~~ زار و پریشان